



دانشگاه علامه طباطبائی
دانشکده حقوق و علوم سیاسی

سرمایه های خارجی و تأثیر آن بر

آرایش قدرت در ترکیه

(۱۹۸۰ تا ۲۰۰۳)

استاد راهنما: جناب آقای دکتر ولدانی

استاد مشاور: جناب آقای دکتر چگینی زاده

دانشجو: بابک سرای گرد افشاری

رشته: مطالعات منطقه ای

گرایش: خاورمیانه

فصل اول

کلیات

۱-۱ طرح مسأله

جهانی شدن سبب گردیده ما با تغییرات اساسی در نیروهای شکل دهنده به سامان سیاسی کشورها روبرو شویم. همچنین موجب شده تا توانایی دولتها جهت هدایت *domestic politic* یا سیاست داخلی کاهش بیشتری یابد و سیاست داخلی به شدت به نوسانات سیاسی و اقتصادی بین المللی وابسته شود.

جریان آزادانه کالا و سرمایه های خارجی و افزایش عظیم حجم سرمایه های خارجی، بلوغ سازمانهای تجارت جهانی و بانک جهانی و صندوق بین المللی توسعه و رقابتی که بین کشورها بر سر استفاده از این سرمایه های خارجی در گرفته باعث گردیده تا کشورهایی که استراتژی خود را بر مبنای توسعه اقتصادی قرار داده اند و از منابع کافی برای اجرای طرحهای توسعه خویش بهره مند نیستند به این سرمایه های خارجی به عنوان فرصتی برای جبران کمبود سرمایه داخلی نگاه کنند.

صنعتی شدن کم هزینه آسیای جنوب شرقی با استفاده از FDI، مانند نگاه به نیمه پر یک لیوان است که باعث می شود تا دولتمردان کشورهای در حال توسعه، از دیدن نیمه خالی این لیوان که بحران عظیم بدهیها و کودتاهای نظامی در آمریکای لاتین و ترکیه است و سرمایه های خارجی در آن نقش اساسی داشتند، غافل شوند.

کشورهای در حال توسعه علی رغم شباهتهایی که در ساختارهای اقتصادی با یکدیگر دارند از نظر نهادهای سیاسی و اجتماعی تفاوت‌های بسیار تعیین کننده ای با یکدیگر دارند و عدم توجه به این ویژگیها سبب می شود که یک راه حل تجویزی برای بحران اقتصادی یک کشور خاص سودمند باشد و برای کشور دیگر با همان مشکل نه تنها سودمند نباشد بلکه باعث عمیق تر شدن مشکل و ایجاد مشکلات و بی ثباتی سیاسی گردد.

استفاده از سرمایه های خارجی سبب می شود که کشورهای در حال توسعه به اقتصاد جهانی وابستگی ساختاری پیدا کنند و بتوانند از دورانهای رونق اقتصادی جهانی برای توسعه کشور های خود بهره بگیرند و از طرف دیگر با محدودیتهایی از قبیل آسیب پذیری در برابر بحرانهای مالی جهانی و محدود شدن نقش دولتها در امور داخلی شان روبرو شوند.

در حقیقت ما در این پژوهش در پی آن هستیم تا تأثیر بین المللی شدن و ورود سرمایه های خارجی را بر سیاست داخلی و تغییر آرایش قدرت در کشورهای جهان سوم بررسی کنیم و سپس به طور خاص بر کشور ترکیه متمرکز شویم و تأثیر ورود این سرمایه های خارجی را بر سیاست داخلی ترکیه و تغییر آرایش قدرت در آن بررسی کنیم.

در حقیقت ما به دنبال آن هستیم تا نشان دهیم که اصلاحات اقتصادی که اوزال چه به عنوان رئیس سازمان برنامه و بودجه و چه به عنوان رئیس جمهور ترکیه انجام داد سبب شکل گیری نیروهای فروخته ای در اقتصاد ترکیه گردید که نزدیک به دوده بعد این نیروها آزاد گردیدند و تمام نیروهای سیاسی قدیمی را کنار زده و دولت جدید و غیر ائتلافی عدالت و توسعه را تشکیل دادند. به عبارت دیگر ما در اینجا سعی می کنیم تا به بررسی علل روی کار آمدن موفقیت آمیز احزاب اسلام گرا در ترکیه، پس از تشکیل کابینه های ائتلافی و ناپایدار بپردازیم. از طرف دیگر آنچه که ذهن ما را درگیر می کند آنست که ترکیه نیز مانند بسیاری از کشورهای جهان سوم

سعی در صنعتی شدن خود کرد و علی رغم داشتن مزیت‌هایی همچون همسایگی با اتحادیه اروپا و عضویت در ناتو و غیره، نتوانست با وجود جلب سرمایه های خارجی ، تا قبل از سال ۲۰۰۲ به ثبات سیاسی برسد و همچنین وجود کابینه های ناپایدار از جمله ویژگیهای ساختار سیاسی ترکیه بوده است.

برای پاسخ به این سوالات ما سعی کردیم که علل بی ثباتی سیاسی در ترکیه را در ساختار اقتصادی آن و گروههای رانیر متصل به این ساختار بیمار جستجو کنیم.

یک پژوهشگر غربی در مورد تحولات اقتصادی جدید و نقش اسلام گرایان در این تحولات می نویسد:

رشد اسلام گرایی در ترکیه ، بیش از آنکه مربوط به رشد ناگهانی مذهب گرایی افراطی باشد، نتیجه اختلاف اقتصادی عمیقی بود که رعایای شبه جزیره آناتولی (اصطلاحی که طبقات ممتاز استانبول به کار می برند) را از ترکهای سفید استانبول جدا می کرد. در دوره زمامداری اوزال، (رعیتهای محافظه کار) رفته رفته مرفه شدند و همراه آن، جنبشی رو به گسترش از اسلامگرایی در بین عوام شکوفا شد.

وی در ادامه، به انجمن بازرگانان مسلمان اشاره می کند و در این باره می نویسد:

«تجار آناتولی که راهی به تویساد، انجمن تجاری ترکهای سفید نداشتند، انجمن خاص خود را با نام موسیاد تشکیل دادند. اعضای این انجمن در جلسات خود الکل نمی نوشند و تعطیلات اسلامی را جشن می گیرند.»

به گفته طاها آقیول، روشنفکر برجسته دست راستی : «ارتش می ترسد که این انجمن در انتظار لحظه ای باشد که جای رقیب غیر مذهبی را بگیرد و اقتصاد کشور را قبضه کند.»

در کنار مباحث اقتصادی، گروه‌گرایی و جماعت‌گرایی دینی یکی از ویژگی‌های جامعه ترکیه است. زیرا نظام سیاسی لائیک ترکیه نیز با تمامیت خواهی سیاسی و ندادن فرصت به اسلام‌گرایان، در حقیقت زمینه‌ساز ایجاد گروه‌های اسلامی مخالف سیاست‌های رژیم در داخل و خارج گردیده است، به طوری که برخی طریقت‌ها و گروه‌های دینی، «مکمل نیمه قانونی مخالفت اسلامی در ترکیه است».

در دو دهه اخیر، طریقت‌های مختلف نقش‌بندیده، نوریه، قادریه، مولویه، و ... با رو آوردن به فعالیت‌های گسترده خیریه آموزشی و تجاری و اقتصادی، به دنبال نقشی پررنگ در عرصه سیاسی ترکیه هستند و در مجموع نقش عمده‌ای را در جلب حمایت مردم از احزاب اسلام‌گرا داشته و دارند. به عبارت دیگر سیاست‌های نئولیبرال اقتصادی اوزال روند تشکیل سرمایه در این طریقت‌ها را که قبل از دوران اوزال آغاز شده بود تسریع کرد و باعث شد که این طریقت‌ها نیز برای حفاظت از دستاوردهای اقتصادی خود، به دنبال متحدان سیاسی در بین احزاب اسلام‌گرا بر آیند. کما اینکه اوزال نیز از اکراد طریقت نقش‌بندی بوده است. پس ما بنابر این در فصلی جداگانه به بررسی این طریقت‌ها می‌پردازیم.

۱-۲ مفروض مسأله:

مفروض این رساله آنست که تغییرات اقتصادی مهمی در ساختار اقتصاد ترکیه از دهه های ۷۰ و ۸۰ میلادی رخ داده است .

۱-۳ سؤال اصلی :

سؤال اصلی که این پژوهش در پی پاسخ به آن می باشد اینست که علت کوتاه بودن عمر دولتهای ائتلافی در ترکیه و عدم ثبات سیاسی و اقتصادی از دهه ۸۰ تا قبل از سال ۲۰۰۳ ، چه می باشد؟

۱-۴ فرضیه اصلی:

فرضیه ای که ما در پی پاسخ به آن هستیم اینست که بین المللی شدن اقتصاد ترکیه سبب پیدایش گروهها و بخشهای اقتصادی نوظهوری در ترکیه گردیده است که نتیجه سرمایه های خارجی هستند و از بین المللی شدن بیشتر اقتصاد ترکیه سود برده و برای حفاظت از دستاوردهای اقتصادی خود ، خیزی بلند به سمت کسب قدرت سیاسی برای تضمین موقعیت خود برداشته اند . همچنین یک ائتلاف بر مبنای آزاد سازی اقتصادی با گروههای دیگر شکل داده اند.

۱-۵ شاخصه ها:

ما بین المللی شدن را با شاخصه هایی از قبیل میزان جریان سرمایه های خارجی به درون کشور و نسبت آن به تولید ناخالص داخلی تحقیق می کنیم.

۱-۶ اهمیت و اهداف پژوهش:

کشور ترکیه به لحاظ موقعیت ژئوپلیتیکی خود و همچنین اشتراکات فرهنگی و موقعیت همسایگی و عضویت در ناتو و غیره ، برای ایران بسیار مهم است و امواج هرگونه تغییرات سیاسی و

اقتصادی در این کشور به راحتی به درون کشور ما منتقل می شود. از طرف دیگر اجرای سیاستهای نئولیبرال اقتصادی با وجود تمام مشکلاتی که در ذات خود دارد در دستورکار تمامی سازمانها و کشورها قرار دارد. تمامی دولتهای تشکیل شده در ایران پس از جنگ نیز همگی خواسته یا ناخواسته در عمل سعی در پیاده کردن سیاستهای اقتصادی نئولیبرال داشته اند، گرچه آن را با عباراتی مانند خصوصی سازی یا پیاده سازی اصل ۴۴ قانون اساسی و غیره بیان کرده اند. ترکیه این سیاست اقتصادی را یک دهه قبل تر از ایران پیاده کرد و با عواقب آن زودتر از ایران روبرو گردید. پس ما نیز می توانیم درسهایی از آن بگیریم و از اشتباهاتی که آنها انجام داده اند دوری کنیم. از طرف دیگر حضور اسلامگرایان در عرصه سیاست ترکیه فرصت گرانبهایی برای نزدیکی به ترکیه در اختیار ایران قرار داده است. این پژوهش با ارائه تحلیلی بر مبنای اقتصاد سیاسی، کمک می کند تا ریشه های اقتصادی عدالت و توسعه نمایان گردد و ما نگاهی عمیقتر به این دولت دوست و همسایه داشته باشیم.

۱-۷ روش پژوهش:

روش پژوهش ما در این نوشتار، تحلیلی و بر مبنای تحلیل کارکردی می باشد، یعنی تجزیه و تحلیل دگرگونیهای ایجاد شده در کارکرد نهادهای اقتصادی سیاسی و اجتماعی می باشد.

۱-۸ روش جمع آوری اطلاعات:

در این پژوهش، روش جمع آوری اطلاعات به صورت کتابخانه ای و اینترنتی و استفاده از مجلات تخصصی می باشد.

۹-۱ مشکلات و تنگناها:

ماهیت این پژوهش میان رشته ای می باشد که همین عامل مهمترین عامل سختی کار می باشد زیرا نیازمند ایجاد پلی میان اقتصاد و سیاست می باشد. پس بنابر این محقق این حوضه باید در هر دو زمینه اقتصاد و سیاست تبحر لازم را داشته باشد. از طرف دیگر به علت اینکه از زبان اقتصاد سیاسی استفاده می کنیم مجبوریم در قسمتهای بسیاری از پژوهش از نمودارها و آمار و ارقام استفاده کنیم.

از دیگر مشکلات بر سر راه این پژوهش کمبود منابع می باشد. زیرا پژوهش بسیار نو می باشد و از طرف دیگر منابع موجود نیز به زبان اصلی می باشد که ترجمه آنها کاری بسیار پرزحمت می باشد. مشکل دیگر در راه انجام این پژوهش نیز کمبود اساتید متخصص اقتصاد سیاسی است که سبب گشته محقق نتواند از تنوع گفتمان در عرصه اقتصاد سیاسی استفاده کند.

۱۰-۱ بررسی ادبیات موجود :

در حوضه تحولات سیاسی ترکیه مقالات و کتابهای زیادی منتشر گردیده است که از آن جمله می توان به "تعامل دین و دولت در ترکیه" نوشته حیدر زاده نایینی اشاره کرد.*

در این کتاب نویسنده سعی کرده تحولات سیاسی ترکیه را در سایه دوگانه اسلامگرایان و سکولارها بررسی کند و تلاش برای پیاده سازی اسلام در ترکیه توسط احزاب اسلامگرا و

*حیدرزاده نایینی، محمدرضا، تعامل دین و دولت در ترکیه، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۰

سرکوب اسلامگرایان توسط کمالیستها را به عنوان موتور محرکه تحولات سیاسی ترکیه عنوان کند.

حیدر زاده نایینی در نتیجه گیری کتاب خود می گوید: بیشتر مردم ترکیه تعصب خاصی بر روی هویت جویی و بازگشت به ریشه های اسلامی خود دارند در حالی که روحیه ملی گرایانه آنها به این اندازه قوی نمی باشد. ارتش، نهادهای قضایی و سیاسی و فرهنگی با تشکل و انسجام بسیار بیشتری نسبت به گذشته به عنوان موانع اصلی فیزیکی بر سر راه جریانات اصیل اسلامگرایی قرار گرفته اند و باعث گشته اند تا روند روبه رشد اسلامگرایی در ترکیه در دو دهه اخیر روبه افزایش گذارد.

برخی دیگر مانند برنارد لویس که از بزرگترین متخصصان تاریخ عثمانی می باشد به نقش بسیار پررنگ ارتش در فرایند دموکراسی خواهی در ترکیه اشاره کرده است. به عقیده لویس ارتش ناجی فرایند دموکراتیزاسیون در ترکیه است و هر جا احساس کرده دولت در پی از بین بردن دموکراسی و قبضه کامل ترکیه است، برضد دولت کودتا کرده است.

او در جمله ای معروف می گوید: "دموکراسی مهمتر از آن است که آن را به سیاستمداران سپرد."*

گروهی دیگر از نویسندگان مانند ناتیت سائتدین "پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا" را به عنوان فاکتور تحولات در ترکیه معرفی کرده اند. بر این مبنا اسلامگرایان از موافقین پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا هستند زیرا با پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا، نظام ترکیه مجبور می شود تا

*لویس، برنارد، «گذار به دموکراسی در ترکیه»، ترجمه آراز امین ناصری، ماهنامه اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۳۸-

معیارهای حقوق بشر و آزادی بیان را در داخل رعایت کند و فضای بازی برای فعالیت اسلامگرایان فراهم گردد.

در عوض نظامیان سکولار و کمالیست برخلاف آنچه در ظاهر نمایش نشان می دهند در عمل سد راه پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا می باشند زیرا بر مبنای قوانین اتحادیه اروپا نظامیان اجازه دخالت در سیاست را ندارند.*

برخی دیگر نیز مسئله اکراد را عامل تحول در جامعه و سیاست ترکیه می دانند که به عقیده ما توان توضیح و توجیح مسائل متعددی که ترکیه با آن دست به گریبان است را ندارد.**

در نگاه پژوهشگران فوق تحولات سیاسی ترکیه ریشه سیاسی دارد و به عبارت دیگر برای عامل اقتصاد نقش محوری قائل نیستند و تحولات اقتصادی را عارضه تحولات سیاسی می بینند.

در حالی که به عقیده نگارنده تحولات اقتصادی است که به گونه ای عمیق و آهسته شروع به دگرگون کردن بنیادهای اجتماعی و سیاسی یک ملت می کند.

این پژوهش در حقیقت مکمل سایر آثار نوشته شده در حوضه ترکیه می باشد، زیرا از دریچه ای دیگر به این تحولات نگریسته و سعی کرده تا کلیشه "تقابل اسلامگرایان و سکولارها" را شکسته و طرح "ائتلاف اقتصادی علیه وضع موجود" را به عنوان کلید شناخت تحولات دو دهه اخیر ترکیه مطرح کند. تا کنون نگارنده پژوهشی را شخصا ملاحظه نکرده است که منحصر به این موضوع پرداخته باشد و ادعا می کند که این پژوهش تنها پژوهشی است که به طور خاص و

*سایتدین، ناتیت. « ناتو، اتحادیه اروپا و معمایی به نام ترکیه»، اکونویست، ۲۳ دسامبر ۲۰۰۰، ترجمه ف فرهنگ، ترجمان سیاسی، سال ۱۳۷۹، شماره ۵.

**کازمی، احمد. «جریانهای کردی در ترکیه»، کتاب آسیا ویژه مسایل ترکیه، مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۴.

ویژه به بررسی علل و ریشه های اقتصادی سیاسی تحولات ترکیه پرداخته است. بنابر این با توجه به نو بودن موضوع، پژوهش فوق دارای کاستیهای ناخواسته ای می باشد که با نظر کارشناسی اساتید، انشاء.. این کاستیها بر طرف می گردد.

توضیح بیشتر در باره ائتلاف اقتصادی علیه وضع موجود را به فصول بعدی پژوهش موکول می کنیم.

۱-۱۱ سازمان دهی پژوهش:

این پژوهش از یک مقدمه و ۴ فصل به شرح زیر تشکیل یافته است:

فصل اول: مقدمه، طرح مسئله، سؤال و فرضیه، روش پژوهش و سازماندهی مطلب

فصل دوم: در جستجوی چارچوبی تئوریک برای بررسی علل سرمایه

فصل سوم: وضعیت سیاسی و اقتصادی ترکیه و جذب سرمایه های خارجی قبل از اوزال

فصل چهارم: وضعیت سیاسی و اقتصادی ترکیه و جذب سرمایه های خارجی در دوران اوزال و

پس از او

فصل دوم

در جستجوی چارچوبی تئوریک برای بررسی علل صدور سرمایه

همانطور که در طرح مسئله عنوان گردید، ما شاخصه بین المللی شدن را با میزان ورود سرمایه ای خارجی به درون کشور و نسبت آن به تولید ناخالص داخلی بررسی می کنیم.

مکتب نئولیبرالیسم در حوضه اقتصاد و سیاست در تئوریزه کردن علل صدور سرمایه ، ادبیاتی بسیار غنی دارد و تئوری پردازان بسیاری در این حوضه تولید علم کرده اند. بنابر این سعی می کنیم تا برای آگاهی در باره چگونگی مکانیسم تأثیر سرمایه های خارجی بر سیاست داخلی یک کشور از نظریه نئولیبرالیسم کمک بگیریم. از طرف دیگر برای فهم نظریه نئولیبرالیسم نیاز داریم تا هرچند به طور مختصر با مفهوماقتصاد سیاسی و پارادایمهای حاکم بر آن آشنا شویم.

بنابراین در فصل دوم ابتدا به بررسی مفهوم اقتصاد سیاسی می پردازیم سپس در بخش دوم به با نظریه نئولیبرالیسم آشنا شده و بخش آخر را به بررسی بین المللی شدن و ورود سرمایه های خارجی به درون کشور و پیامدهای سیاسی آن بر مبنای تئوری نئولیبرالیسم می پردازیم.

۲-۱ مفهوم اقتصاد سیاسی بین الملل

اقتصاد سیاسی به منزله یک رشته، رابطه اقتصاد و سیاست را بررسی می کند. این رشته در بعد داخلی به مباحثی چون توسعه اقتصادی، ماهیت دولت و خط مشی های سیاسی آن می پردازد و در بعد بین المللی جزئی از رشته روابط بین الملل بوده و موضوعات خاصی چون تجارت و مالیه بین الملل را مورد مطالعه قرار می دهد (۱). در این قسمت به پرسشهای زیر پاسخ خواهیم داد:

۱. اقتصاد سیاسی بین الملل چه معنایی دارد و به چه موضوعاتی می پردازد؟

۲. اقتصاد سیاسی در گذشته چه معنایی داشته و در حال حاضر چه معنایی دارد؟

۳. تفاوت علم اقتصاد با اقتصاد سیاسی چیست؟

همان طور که مشخص است، مفهوم اقتصاد سیاسی بین الملل از دو واژه « اقتصاد سیاسی » و « بین الملل » تشکیل شده است. منظور از « بین الملل » بر خلاف معنایی که از آن مستفاد می شود (روابط میان ملت ها)، روابط میان دولت - ملت هاست. برای فهم بهتر این موضوع شاید لازم باشد به رشته روابط بین الملل و واژه ها و اصطلاحاتی اشاره کنیم که برای تبیین روابط بین الملل به کار می روند. روابط بین الملل، روابط بین الدول، روابط فراملی، روابط میان حکومتی و روابط جهانی همگی واژه هایی هستند که به نحوی به روابط خارجی دولت - ملت ها اشاره دارند. روابط میان دولت - ملت ها در چند شکل متصور است: روابط میان دو دولت (منظور از دولت در اینجا کلیه بخشها و اجزای یک حکومت، شامل قوای سه گانه، بوروکراسی، ارتش و غیره است)، روابط میان دو حکومت (برای مثال مقامات اجرایی حکومت ایران و حکومت پاکستان)، و روابط میان دو ملت (روابط میان یک گروه یا حزب از یک کشور با یک گروه یا حزب از کشور دیگر که به روابط فراملی معروف است). این روابط ممکن است به شکل دو جانبه یا چند جانبه صورت گیرد. روابط چند جانبه شامل روابط میان دو یا چند دولت - ملت و

بیشتر است. در صورتی که این روابط میان کلیه دولت - ملت های موجود در دنیا باشد، می توان گفت روابط جهانی شکل گرفته است. بدین ترتیب، واژه اقتصاد سیاسی بین الملل نشان می دهد که با حوزه مطالعاتی ای در سطح بین الملل سروکار داریم.

اما اصطلاح « اقتصاد سیاسی » به تبیین مفصل تری نیاز دارد. در نگاه اول می توان دریافت که اقتصاد سیاسی حوزه مطالعاتی ای است که در آن پیوند میان سیاست و اقتصاد مدنظر است. همان طور که لیندبلوم نیز بیان کرده، بسیاری از امور سیاسی، تحت تأثیر عوامل اقتصادی و بسیاری از امور اقتصادی نیز تحت تأثیر عوامل سیاسی قرار دارند و نمی توان این دو را جدا از هم در نظر گرفت (۲). بسیاری از تصمیمات نظام سیاسی می تواند تأثیرات مهمی بر اقتصاد داشته باشد. برای مثال تصمیم دولت به قیمت گذاری کلیه کالاها، مساعدت یا عدم مساعدت در ساخت و نگه داری شبکه راههای کشور، پرداخت یا عدم پرداخت هزینه های آموزشی و غیره، همگی تأثیر عمده ای بر اقتصاد خواهند داشت. هم چنین، وقایع اقتصادی ای چون اعتصاب کارگران در یک بخش اقتصادی (مثلاً نفت ایران)، پی بردن به اینکه مثلاً منابع نفت در ایران تا ده سال دیگر تمام می شود، و غیره می تواند در عرصه سیاسی تأثیرات فراوانی داشته باشد.

اما با مطالعه منابع متعدد، به نظر می رسد اقتصاد سیاسی در ابتدا عنوانی برای علم اقتصاد (آن چه امروزه به علم اقتصاد معروف است) بوده است. ریشه *economy* حاصل ترکیب دو واژه یونانی *oikos* (خانه) و *neimein* (اداره کردن) است که مجموعاً به معنی مدیریت امور خانه است. اصطلاح اقتصاد سیاسی را نخست اقتصاددان فرانسوی، آنتوان دومونکرتین دوواتویل به کار برد (۳). وی در سال ۱۶۱۵ کتابی به نام رساله اقتصاد سیاسی نوشت. مونکرتین با به کارگیری عنوان سیاسی که ریشه یونانی دارد و به معنی « شهر »، « دولت - شهر » یا « کشور » است، و افزودن آن به اقتصاد، گستره فعالیت انسانها را از «خانه» به «جامعه» وسعت بخشید. به عبارت دیگر، از دید مونکرتین، موضوع اقتصاد « تدبیر منزل نیست، بلکه اقتصاد ملت است. »

سپس در انگلستان نیز تحت تأثیر فرانسه، اصطلاح اقتصاد سیاسی به کار رفت. اولین بار ویلیامیتی (۱۶۸۷-۱۶۲۳) در نوشته های خود آن را به کار برد(۴). برای نخستین بار نیز جیمز استوارت (اقتصاددان ایرلندی ۱۷۸۰-۱۷۱۲) این اصطلاح را در کتاب پژوهش در اصول اقتصاد سیاسی به کار برد(۵). بعدها کارل مارکس (۱۸۸۳-۱۸۱۸) نیز از این اصطلاح استفاده کرد.(۶)

بدین ترتیب از سده هجدهم به بعد، اصطلاح «اقتصاد سیاسی» رایج شد. این امر تا سال ۱۸۹۰ که آلفرد مارشال (۱۸۴۲-۱۹۲۴) کلمه «اقتصاد» را تثبیت کرد، ادامه داشت. وی با انتشار کتاب اصول علم اقتصاد در سال ۱۸۹۰، واژه Economics را در آموزش دانشگاهی کشورهای آنگلو ساکسون وسعت داده و اصطلاح «اقتصاد» جای «اقتصاد سیاسی» را گرفت.(۷)

از مطالعه ادبیات موجود می توان پی برد که یکی از مناظره های مهم درون حوزه مطالعاتی اقتصاد از قرن هجدهم تاکنون این بوده که آیا این حوزه یکی از حوزه های علوم اجتماعی است یا علوم طبیعی. به عبارت دیگر، آیا این حوزه مطالعاتی مانند علومی چون فیزیک، علمی دقیق یا سخت است یا نه، اگر هم علم باشد، علم نرم است؟ کاربرد اصطلاح اقتصاد سیاسی در سده هجدهم و در حال حاضر حکایت از این دارد که این حوزه مطالعاتی، علمی دقیق و سخت نبوده و با روابط اجتماعی، ارزش ها و هنجارها و نهادها نیز سروکار دارد. اما در نگاه آلفرد مارشال و متفکران دیگر، علم اقتصاد حوزه علمی سختی است که با روابط انسان با طبیعت و اشیا سروکار دارد و اشاره ای به روابط اجتماعی ندارد. از این منظر، اقتصاد سیاسی نشان دهنده جنبه اجتماعی اقتصادی آن چه برخی «اقتصاد اجتماعی» نامیده اند است، در حالی که اقتصاد نشان دهنده جنبه علمی اقتصادی «علم اقتصاد» است.(۸)

این تمایز را می توان از سده هجدهم به این طرف تشخیص داد. برای اینکه فهم این مطلب راحتتر باشد و به این دلیل که واژه اقتصاد سیاسی بعضاً در معنای اول (علم سخت) و بعضاً در

معنای دوم (علم نرم) به کار رفته است، سعی می‌کنیم میان دو اقتصاد یا به تعبیری دو نوع فرهنگ اقتصادی (اقتصاد سیاسی به معنی علم نرم و علم اقتصاد به معنی علم سخت) تمایز قایل شویم.

در فرهنگ نوع اول، تفکر اقتصادی تلاشی خطی و مدرنیستی است که به علم فیزیک به منزله سرمشق یک علم خوب می‌نگرد. اما در فرهنگ نوع دوم، تفکر اقتصادی به مسایل اجتماعی توجه دارد و از این رو فرایندهای تکاملی، اقتضایی (حدوثی) و کارگزاری انسانی را بر علم سختی چون فیزیک که به این مسایل توجهی ندارد، ترجیح می‌دهد. در فرهنگ نوع اول که همان علم اقتصاد محض است، عمدتاً به «ثروت جویی یا بیشینه سازی مطلوبیت در درون چارچوبی تنگ و جبرگرایانه تأکید می‌شود.» از این نظر انسان موجودی اقتصادی است که جنبه‌های دیگر آن، از جمله احساسات و انگیزه‌ها، نادیده انگاشته می‌شود و صرفاً بر غریزه ثروت جویی اش تکیه می‌شود. از این رو اقتصاد علمی است که با توجه به انسان اقتصادی فارغ از احساسات و جنبه‌های اجتماعی اش، بر خلاف بقیه علوم اجتماعی، با قطعیت سروکار دارد. همه مدل‌های اقتصاد محض، انسانی اقتصادی را در نظر دارند که بسیار خودخواه است، دارای ارزش‌هایی چون ترحم، مهربانی و نوع دوستی نیست و صرفاً به دنبال افزایش سود و ثروت خویش است. انسان اقتصادی موجودی خردمند، دارای ترجیحاتی یکپارچه، منسجم و باثبات است. این ترجیحات در علم اقتصاد محض مفروض انگاشته شده و مورد سؤال و بررسی قرار نمی‌گیرند. چنین افرادی خردمندانه عمل می‌کنند، و ترجیحاتشان همیشه با توجه به گزینه‌های موجود، عقلانی است، بدین ترتیب، انگیزه انسان اقتصادی صرفاً منافع شخصی است.

این دیدگاه مورد انتقاد قرار گرفته است. در چارچوب فرهنگ نوع دوم، انگیزه‌هایی غیر از نفع شخصی، مانند انصاف، دیگر خواهی، مهربانی و ترحم در اندرکنش انسانها نقش محوری دارند. بر اساس این دیدگاه، ترجیحات انسانها را نمی‌توان یکپارچه و باثبات فرض کرد. قوانین، عاداتها،

هنجارها و نهادها ترجیحات را شکل می دهند. اگر چنین امری پذیرفته شود، دیگر نمی توان ترجیحات انسان اقتصادی را مفروض و اموری خارجی و بی نیاز از بررسی و تبیین تلقی کرد، بلکه برعکس، اموری داخلی بوده و علم اقتصاد باید در مدل سازی و نظریه پردازی های خود به این نکته توجه داشته باشد. بدین ترتیب، نهادهای اجتماعی صرفاً تسهیل کننده یا محدود کننده رفتار، ترجیحات و انتخابهای اقتصادی نیستند (آن گونه که علم اقتصاد محض می پندارد)، بلکه بر ارزش ها و کارکرد روان شناختی افراد و شیوه های کسب ارزش ها و آرزوها توسط آنان تأثیر می گذارند. به عبارت دیگر، نهادها افزون بر تسهیل یا تحدید ترجیحات، آن ها را شکل می دهند. تب (tebb) در این مورد چنین نوشته است:

« ممکن است نهادهای اقتصادی انواع خاصی از رفتار را در جامعه ایجاد کنند. جامعه با توجه به زمینه نهادی و توقعات و هنجارهایی که تشویق می کند (که ممکن است فرصت طلبانه یا همکاری جویانه، معطوف به نفع شخصی یا نفع دیگران باشد) در سمت و سوی خاص مجدداً شکل می گیرد. اگر بپذیریم که ترجیحات در واقع تحت تأثیر سیاست ها و ترجیحات نهادی قرار دارند - امری که اقتصاد محض در گذشته نادیده انگاشته است - نمی توانیم به طور دقیق در عصر مهمی چون عصر کنونی که بازسازی های عمده نهادی در حال شکل گیری است - در اثر فروپاشی کمونیسیم، بحران دولتهای شرق آسیا و ایجاد اتحادیه اروپا - به پیش بینی یا تجویز بپردازیم. » (۹)

۲-۲ ریشه علم اقتصاد سیاسی

با توجه به تفاوت دو فرهنگ اقتصادی، اکنون باید به اندیشمندانی بپردازیم که در چارچوب کلی اقتصاد سیاسی قرار می گیرند. اقتصاد سیاسی به منزله یک نظریه، رشته یا رویکرد علمی در قرن

هجدهم ظاهر شد و بر فردگرایی هابس و لاک، پراگماتیسم (عمل گرایی) ماکیاول و تجربه گرایی (امپریسیسم) بیکن مبتنی بود. آدام اسمیت، دیوید ریکاردو و کارل مارکس را می توان نظریه پردازان اصلی آن دانست. آنان سعی کردند گفتمان اجتماعی را غیرقدسی کنند و با هرگونه تفکر مبتنی بر اینکه تحلیل اجتماعی خارج از دسترس انسان است، مبارزه کنند. می توان گفت آنان تجربه گرا، عمل گرا و فایده گرا بودند. اقتصاد سیاسی بر کنش هدفمند افراد هدفدار تأکید داشت و بر این مبنا یک رشته تحقیقات اساسی و تحلیل سیاست پایه گذاری شد.

اما میان آنان تمایز عمده ای وجود داشت. آدام اسمیت و دیوید ریکاردو بیشتر به دنبال علم اقتصاد به منزله علم سخت بودند. این دو به نظریه پردازی در مورد اقتصاد بازار پرداختند و به سیاستهای مرکانتیلیستی حمله کردند. دلمشغولی عمده آنان فهم عواملی بود که بر بهره وری و رفاه انسانها (همشهریانشان) تأثیر می گذارند. به عبارت دیگر، مهمترین دغدغه آنان این بود که «ثروت ملت» افزایش یابد. آدام اسمیت زمانی کتاب ثروت ملل (۱۷۷۶) را به نگارش درآورد که بریتانیا شاهد انقلاب صنعتی و کشاورزی بود و از این رو به چشم اندازه‌های رشد بلند مدت خوش بین بود. از نظر وی، گسترش بازار (به دلیل ایجاد نظم و قانون در مسیرهای تجاری و توسعه حمل و نقل دریایی ارزان قیمت) عامل اصلی افزایش تولید ملی و بهره وری نیروی کار بود (۱۰). اسمیت بر خلاف اقتصاددانان فیزیوکرات قبل از خود، بر این باور بود که صنعت (همراه با تجارت) از لحاظ افزایش تولید مهمتر از کشاورزی است و از این رو کارخانه داران و بازرگانان نیروهای اصلی رشد محسوب شده و بخش پیشرو و پویای رشد اقتصادی هستند. اما ریکاردو چنین خوش بین نبود. وی بر این باور بود که رشد اقتصادی زمانی تداوم می یابد که سهم سود از درآمد ملی ثابت باقی بماند، اما چون از نظر او در دوره ای میزان سود خالص فعالیتهای صنعتی و کشاورزی به صفر خواهد رسید، رشد اقتصادی کاملاً متوقف خواهد شد. استدلال ریکاردو را می توان به شکل زیر خلاصه کرد:

رشد اقتصادی ← افزایش تقاضا برای نیروی کار ← افزایش دستمزدها ← افزایش جمعیت ← افزایش تقاضا برای مواد غذایی ← استفاده از زمینهای کشاورزی نامرغوبتر برای برآوردن تقاضا ← افزایش هزینه در زمینهای نامرغوبتر در مقایسه با زمینهای مرغوب ← افزایش هزینه نهایی تولید ← افزایش قیمت مواد غذایی ← افزایش دستمزد کارگران صنعتی ← کاهش میزان سود. (۱۱)

اما مالتوس و مارکس بیشتر به فرهنگ نوع دوم اقتصاد، یعنی اقتصاد اجتماعی، باور داشتند. مالتوس به عامل رشد جمعیت د تحلیل رشد اقتصادی توجه کرد و مارکس بر روابط متقابل و نزدیک میان جنبه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سازمان و فعالیت اجتماعی تأکید داشت. مالتوس به منزله اقتصاددانی بدبین، بر این باور بود که رشد اقتصادی و بالا رفتن سطح زندگی توده ها امری گذرا است، زیرا میزان جمعیت نسبت به افزایش ظرفیت بخش کشاورزی برای پاسخگویی به تقاضای روزافزون مواد غذایی بیشتر افزایش خواهد یافت. به عبارت دیگر، رشد کنترل نشده جمعیت، بر رشد کشاورزی پیشی خواهد گرفت. در نظر او رشد جمعیت تصاعد هندسی (...، ۳۲، ۱۶، ۸، ۴، ۲) دارد اما تولیدات کشاورزی بر اساس تصاعد حسابی (...، ۱۲، ۱۰، ۸، ۶، ۴، ۲) رشد خواهد کرد. از دید او قدرت انسان در تولید مثل بیشتر از قدرت زمین در تولید غذای بخور و نمیر برای وی است. به بیان دیگر، اگر جمعیت کنترل نشود، با تصاعد هندسی افزایش می یابد، ولی غذا به صورت تصاعد عددی افزایش پیدا می کند.

کارل مارکس به طور کلی تلاش کرد تا دو نکته مهم را نشان دهد. نخست اینکه سرمایه کار را استثمار می کند. اکثریت مردم که صاحب ابزار تولید نیستند، برای تأمین نیازهای معیشتی خود تنها کالایی که در اختیار دارند، یعنی نیروی کار خود را از طریق شرایط استخدام (اجبار کارگر به انجام کار روزانه طولانی تر از مقدار دستمزد) به سرمایه داران می دهند تا ارزش مازاد ایجاد شود و در نتیجه کارگر استثمار می شود.

نکته دوم اینکه سرمایه داری به خودی خود سوسیالیسم را پدید می آورد. مارکس اعتقاد داشت که روزی سرمایه داری رقابتی جای خود را به سرمایه داری انحصاری می دهد. افزون بر این، توسعه نیروهای مولد، بزگتر شدن کارخانه و افزایش تخصص گرایی نیروی کار، به افزایش آگاهی کارگران از وابستگی متقابل خویش در روند تولید و همچنین بیگانگی آنان از روند کار می انجامد. در نهایت این فرایند به بروز بحران و طغیان طبقه کارگر منجر می شود.

مارکس با انتقاد از نظریه پردازان کلاسیک اقتصاد (اسمیت، ریکاردو و جیمز میل) به ارائه تفسیر اقتصادی از تاریخ می پردازد که از دید شومپتر « بی شک یکی از عظیم ترین دستاوردهای فردی جامعه شناسی تا این زمان » است. شرایط دشوار کار و زندگی برای اکثریت طبقه کارگر در قرن نوزدهم (چهارده ساعت کار روزانه، نامطلوب بودن تدابیر بهداشت عمومی، دستمزدهای بخور و نمیر و ناامنی شغلی) موجب شد تا مارکس ماهیت واقعی نظام اقتصاد سرمایه داری و پیامدهای آن برای طبقه کارگر را بررسی کند. وی بر خلاف اقتصاددانان سیاسی قبل از خود، ماهیت آنارشیک و تناقض های دورنی شیوه تولید سرمایه داری، خطرات ذاتی مازاد ادواری تولید، نیاز آن به نیروی کار ارزان برای تداوم سود و لزوم افزایش تقاضا برای افزایش تولید را بررسی کرد. (۱۲)

در مجموع، از دید نظریه پردازان اقتصاد سیاسی کلاسیک، انگیزه اصلی رشد اقتصادی عبارت است از گسترش بازار، پس انداز و سرمایه گذاری از محل سودهای حاصله یا میل دائمی سرمایه داران به انباشت فزاینده ثروت. تفاوت اساسی تحلیل آنان از تفاوت نگاه آنان به آینده رشد اقتصادی جوامع خویش و سرمایه داری ناشی می شود.